



● عباس صفاری

از پرنده‌ی توشیح تا پرواز کانکریت «در معرفی شعر کانکریت»

توشیح یا شعر کانکریت به شیوه‌ای از نگارش شعر اطلاق می‌شود که کلمات در قالب یک شکل قابل تشخیص یا انتزاعی به خواننده عرضه شود. به زبان دیگر با بهره‌مندی از امکانات صوری حروف و کلمات، شاعر اثری تولید می‌کند که حاصل کار هم شعر است هم گرافیک. قابلیت‌های متافیزیک تصاویر و اشکال گرافیک نیز دست شاعر را برای کاربرد آن‌ها در جهت خلق استعاره یا تشدید نیروی متافیزیک اشعار باز می‌گذارد. شعر کانکریت که در فارسی عنوان «شعر نگاره» را می‌توان برای آن به کار برد در ادبیات کهن و کلاسیک شرق و غرب از دیرباز رواج داشته است. در مقایسه با تنوع گرافیکی اشعار کانکریت اما، صوری که در شکل بخشیدن به توشیح مورد استفاده قرار می‌گرفته بسیار محدود بوده است. متقدمین بیشتر از درخت، پرنده یا اشکال گوناگون هندسی استفاده می‌کرده‌اند.

شمس قیس رازی در المعجم درباره شکل‌های رایج در توشیح می‌فرماید «از اصناف موشح آنچه به صورت درختی نهند آن را مشجر خوانند، و آنچه بر شکل مرغی نهند مطیر خوانند، و آنچه بر شکل دایره نهند آن را مدور خوانند و...» در ادبیات کلاسیک غرب نیز درخت و پرنده رایج‌ترین شکل‌هایی است که مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

اختراع صنعت چاپ و عدم تنوع و انعطاف ناپذیری حروف چاپی به مرور زمان از رواج و محبوبیت آن می‌کاهد. اما پس از اختراع گراور که قادر است دست خط مؤلف را به عین به چاپ بپردازد یک بار دیگر به وسیله‌ی شاعران «باروک» احیا می‌شود.

در اوایل قرن بیستم گیوم آپولینر اولین شاعر مدرنیستی است که تحت تأثیر دوست نقاشش پیکاسو از این ژانر برای ارائه‌ی تعدادی از اشعارش استفاده می‌کند. آپولینر حتا به تبعیت از نقاشان برای ترسیم چندین شعر گرافیکی از «مدل» استفاده می‌کند که معروف‌ترین آن‌ها انگشت شست دوستش پیکاسو است. پس از او نیز شاعران صاحب‌نام دیگری مانند ای. ای. کامینگز، اوکتاویو پاز، دیلان توماس و بسیاری دیگر، اشعاری به شیوه‌ی کانکریت می‌نویسند. این فرم نگارش که حاصل کار را به نقاشی نزدیک می‌کند بیشتر به وسیله‌ی شاعرانی که دستی در هنر نقاشی و گرافیک دارند مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما در هیچ دوره‌ای از تاریخ تا اواسط قرن بیستم به عنوان یک سبک یا جنبش ادبی مطرح نبوده است.

در سال ۱۹۵۲ شاعری برزیلی به نام «دسیو پیگناتاری Decio Pignatari» با همکاری چند شاعر دیگر گروه شعر کانکریت برزیل را پایه گذاری می کنند. از کشور بولیوی نیز شاعر دیگری به نام «یوجین گومرینگر» به نهضت آن ها می پیوندد. در مدت زمان اندکی نهضت شعر کانکریت به شهرت جهانی می رسد و شاعرانی از کشورهای آمریکا، مکزیک، ژاپن، آلمان، چکسلواکی و انگلستان به آن گرایش نشان می دهند. در اوایل دهه ۶۰ یوجین گومرینگر به سویس می رود و «نهضت بین المللی شعر کانکریت» را در آن کشور پایه گذاری می کند. گومرینگر یک بنگاه انتشاراتی نیز در سویس تأسیس می کند و آن را به چاپ و انتشار آثار کانکریت از شاعران مختلف جهان اختصاص می دهد. این نخستین موردی است که یک کشور پرتقالی زبان و نزدیک به جهان سوم یک نهضت ادبی مقبول غرب را پایه گذاری و رهبری می کند. جنگ ها و آتالوژی هایی که طی آن سال ها در اروپا و آمریکا بخشی را به چاپ آثار کانکریت اختصاص داده اند نشانگر استقبالی است که غرب از این نهضت صادر شده از برزیل می کند.

در ایران، خانم طاهره صفارزاده که در دوران اقامتش در غرب با این شیوه آشنا می شود چند شعر را با حروف درشت و کوچک به چاپ می رساند*. اما شکل یا شگرد گرافیکی که قادر باشد آن را تبدیل به توشیح یا کانکریت کند در آن ها دیده نمی شود. زنده یاد م. آزاد نیز در بخشی از یک شعر بلند عدد (۷) را به گونه ای زیر هم می نویسد که مجموع آن ها شباهت به پرواز تعدادی پرنده پیدا می کند. هر چند این قسمت از شعر او را می توان کانکریت محسوب کرد، اما کل شعر را که در نظر بگیریم یک اثر کانکریت نیست. تجربیاتی از این دست هر از گاه در شعر و نثر ادوار مختلف و حتا آثار پیش از باروک و آپولینر نیز دیده می شود. لوئیس کارول در ماجراهای آلیس بخشی را که دم موش عنوان دارد به صورت دم موش نوشته است که در چاپ اول کتاب به همان شکل پیشنهادی او حروف چینی شده است.

هم زمانی نهضت کانکریت صادره از برزیل با پست مدرنیسم که توجه به فرهنگ جهانی و اقلیت ها را در دستور کار هنرمند قرار می دهد به احتمال در استقبال از آن نقش داشته است. یک سال قبل از شکل گیری نهضت کانکریت ترکیب «پست مدرن» را شاعر آمریکایی چالز اولسن در نامه ای به دوستش به کار می برد و خود را «انسان پست مدرن» می نامد. خارج از دنیای ادبیات نیز امروزه شاهد تأثیر چشمگیر شیوه نگارش کانکریت هستیم بر متون تبلیغاتی، صفحه بندی نشریات، پوستر فیلم های سینمایی، جلد کتاب و سی. دی. بسته بندی کالای تجاری و بیلبوردهایی که در اتوبان ها به سرعت از کنارمان می گریزند.

* * *

تا آن جا که من اطلاع دارم در حال حاضر به استثنای مقاله کوتاهی که آقای مهرداد بهار درباره «توشیح» در ادبیات کلاسیک ایران و غرب نوشته اند، تنها مطلب مبسوطی که درباره ی شعر کانکریت موجود است نوشته ای است به قلم بهروز شیدا، دوست نویسنده و منتقد مقیم سوئد که پس از معرفی انواع استعاره به نقش آن در اشعار تصویری مجموعه شعر «دوربین قدیمی» پرداخته است.

خانم هما سیار شاعر و نویسنده مقیم فرانسه نیز در نقدی بر مجموعه «دوربین قدیمی» که در نشریه کلک به چاپ می رسد شعر نگاره های آن را نیز بی هیچ تبعیض و تفریقی در کنار اشعار دیگر کتاب بررسی و نقد کرده اند.

از اشعاری که من طی پانزده سال گذشته به این شیوه نوشته و آن را «شعر نگاره» نامیده ام تعداد ۱۸ عنوان از آن میان در سال ۱۳۸۱ در مجموعه ی «دوربین قدیمی» به چاپ رسیده است. متأسفانه رسم پنداری بر این است که هر کار اوریجینال یا نیاز موده ای انتشار می یابد مؤلف آن حتماً باید چندین مقاله در حقانیت

اثر، به قلم خود و دوستانش با نقل قول هایی از بزرگان و فلاسفه بدرقه ی راهش کند تاجدی گرفته شود. در داخل کشور نقد و نظر هایی که تاکنون همکاران ارجمند به صورت کتبی یا شفاهی پیرامون مجموعه ی دوربین قدیمی ارایه داده اند، شعر نگاره های آن را یا نادیده گرفته یا نظر مخالف به آن داده اند. داوران محترم جایزه شعر «کارنامه» نیز هنگام اعطای جایزه به این کتاب اعلام کردند که «هیأت داوران تجربه های گرافیکی دفتر دوربین قدیمی را که هم در شعر کلاسیک فارسی و هم در شعر معاصر مسبوق به سابقه است، تأیید نمی کند.» از سابقه ی نیم بند آن در شعر معاصر که بگذریم این حرف داوران کارنامه به این می ماند که بگوئیم ما ساختارگرایی را به دلیل آن که سابقه اش به روسیه ی اوایل قرن بیستم می رسد تأیید نمی کنیم. مگر به کارگیری اصوات در شعر امروز که از مباحث مطرح این سال هاست و عده ای با دف و دهل آن را به گوش خواننده می کوبند سابقه اش به نیمای خودمان بر نمی گردد و پیشتر از آن به اشعار دهه ی بیست «واچل لیندزی» شاعر آمریکایی که حتا نحوه ی اجرای هارمونیک آن را در حاشیه ی اشعارش می نوشت؟

تاکنون شاعرانی با شهرت جهانی که ذکرشان رفت، حروف لاتین و کاراکترهای چینی و ژاپنی را برای نگارش اشعاری به این شیوه آزموده اند و تولیداتشان از ارزشی برخوردار بوده است که در چندین آنتالوژی معتبر بازتاب بیابد. به گمان من جای الفبای فارسی در این میان خالی مانده است. شاید به این دلیل که جدا از تسلط بر هنر شعر و بوطیقا، اطلاع و استعداد کافی در زمینه ی نقاشی و گرافیک نیز لازمه ی کار است. قصد من از تجربه پر مشقت «شکل» دادن به بخشی از اشعارم نه مکتب سازی بوده است نه ایجاد جار و جنجال برای کسب شهرت. طی این سال ها فقط کوشیده ام بدون استفاده از برنامه های کامپیوتری که اثر دست را از کار می گیرد، حروف الفبای فارسی را نیز در این زمینه بیازمایم. و حرف آخرم این که اگر در میان دستاوردهای شعر معاصر کشورهای پیشرفته جهان مجموعه اشعاری موجود است که یکسره اختصاص به شعر کانکریت دارد و تعدادی از آنتالوژی های معتبر بخشی را به معرفی آن اختصاص داده اند، چرا نباید در شعر «تجربه گرای!» معاصر زمینه دست کم برای فعالیت یک شاعر که تعدادی از اشعارش را به این شیوه می نویسد فراهم باشد و دعای خیر مسؤولین و همکاران نیز بدرقه ی راهش؟ مگر این که معتقد باشیم همان استفاده گرافیکی از عدد (۷) در شعر م. آزاد برای شعر و ادب ما کافی است و راضی به زحمت دیگران نیستیم!

* گویا سابقه ی قدیم تر این تجربه به اولین کتاب شعر احمد رضا احمدی برمی گردد. گوهران

۱. گیوم آپولینر، پاسکال پیا، محمدعلی سیانلو، سلسله ی ادب و اندیشه، ۱۳۷۲

۲. خواب سید در قاب سیا، بهروز شیدا، نشریه اینترنتی «مجله شعر»

۳. تاریخ تحلیلی شعر نو، شمس لنگرودی، جلد سوم - چاپ اول ۱۳۷۷ نشر مرکز

۴. هزار و یک شعر، محمدعلی سیانلو، چاپ اول ۱۳۷۸، نشر قطره

۵. دوربین قدیمی و اشعار دیگر، عباس صفاری، نشر ثالث ۱۳۸۱

۶. نشریه کلک، فانوس زبان سوخته، هما سیار، شماره ۱۲۸ - ۱۳۸۲

۷. نشریه کارنامه، شماره ۴۱، اسفند ۱۳۸۲

1- The Humorous verse of Lewis Carrol, Dover publication, New York 1933

2- Shake the Kakeud# A New Anthology of modern peotry Milton Klonsky, pocket Books, New York, 1973

خوابگیر *

اگر
درختی
مرا به خوتاب
می دید. در هر ایستاه
دور بیابانی ، سایبانی داشتم
سبزتر از خواب های جوانسالی نسیم .
دریغا که درختان خواب نمی بینند. و تاری
که انگشتان مه در شاخ و برگشان می تند. خوابگیر*
گسترده ایست که هیچ شکاری به دام نخواهد انداخت .
سهم من نیز در پایان هر روز برگ زردی است که بر شانه ام
غروب

م

ی

ک

ند

* چند نمونه شعر کاکریت از عباس صفاری
* خوابگیر: غربالکی مزین به پره های لطیف که سرخپوستان آمریکا به دیرک چادرشان می آویزند تا خواب های بد از آن عبور نکنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

من همیشه شناسگر چشمان تو بوده ام

خازنایی که تو را نیشناختم تمام کز آن های

نگاهت را

تغصم زده بودم. حنا اسود که آنها را

تلویزیون سیاه سفید خوشتریدانه ای شوق کرده ای

چیزی شبیه برگ

چیزی شبیه آب

چیزی شبیه نامهای بیست نام شده

که با برگی شناور بر آب هوسفر می شود

چیزی شبیه لوزش صدای تو
در امتداد شریانهای من
چیزی شبیه تعلق فرسوده ای ما
در آفتاب می پوسد